

ترازوی سنجش خردورزی

دکتر محمد جعفری هرندی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بابل

◆ چکیده:

تعقل و خردورزی دو زندگی بشر اهمیت فوق العاده ای داشته و دارد و همه انسانها کارها و افکار خود را بر اساس خرد بنا می نهند. ظاهراً هیچ انسانی خود را به دور از عقل نمی داند و استفاده خویش از عقل را هم درست می پندارد. سوال مطرح در این نوشتار این است که حاصل خردورزی و تعقل را با چه مقیاسی می توان سنجید و به درستی و نادرستی آن پی برد؟

کلمات کلیدی: خود، سنجش، حس، تجربه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تعقل و خردورزی در زندگی بشر اهمیت فوق العاده ای داشته و دارد و همه انسان ها کارها و افکار خود را بر اساس خرد بنا می نهند. ظاهراً هیچ انسانی خود را به دور از عقل نمی داند و استفاده خویش از عقل را هم درست می پندارد.

دکارت می گوید:

« میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است چه هر کس بهره خود را از آن چنان تمام می داند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیر پسندند از عقل بیش از آن چه دارند آرزو نمی کنند. » (سیر حکمت در اروپا - ج ۱ - ص ۲۱۳)

شاید کلام خدا: « کل حزب بما ندیهم فرحون » (همه گروه ها بدان چه دارند خوشند) (سوره المؤمنون - آیه ۵۵) هم اشاره بدین مطلب دارد.

با این که همه انسان ها از عقل برخوردارند ولی نتایجی که از به کار بردن این ابزار بدست می آورند متفاوت است.

فلاسفه که تمام اهتمامشان در اندیشه مبتنی بر بکارگیری عقل است چون نتایج کار خود را عرضه می کنند گاه به تفاوتی در حد تناقض دست پیدا می کنند.

سوفسطائیان از بکار بردن عقل به این نتیجه رسیده بودند که:

« میزان همه چیز انسان است یعنی در واقع حقیقتی نیست. »

و در مقابل فلاسفه بر این باورند که حقیقت و واقعیتهای بیرون از ذهن و عقل انسان وجود دارد و بشر باید بکوشد تا آن حقیقت را بیابد و فلسفه از نظر حکیمان پیشین و از آن جمله ارسطو عبارت است از: « علم به وجود از حیث این که وجود است یعنی نه علم به این وجود یا آن وجود یا فلان وجود بلکه علم به وجود به طور مطلق. » (سیر حکمت در اروپا - ج ۱ - ص ۴۲)

چه سوفسطائیان و چه فلاسفه، که در برآورد حقیقت در مقابل هم ایستاده اند، هر دو از ابزار عقل استفاده می کنند.

در زندگی روزمره مردم عادی هم این نوع مقابله و یکسانی ابزار مشاهده می شود.

هر کس اثبات مدعای خود را مستند به عقل می کند؛ با این که ادعایش با ادعای طرف مقابل در حد تقابل و تناقض است. این دوگانگی نتیجه دو سؤال عمده را مطرح می سازد.

سؤال نخست این که عقل چیست؟

سؤال دوم این که با چه مقیاسی می توان حاصل کار عقل را، هر آنچه باشد، سنجید؟ ظاهراً سؤال اول کمتر مورد توجه بوده و گویی همه می دانند یا به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته اند که عقل چیست و آن را یک امر بدیهی می پندارند که نیاز به تعریف ندارد و لذا پاسخ بدین سؤال و نقد آن از حوزه این مقال بیرون است.

اما سؤال دوم را باید به جدّ به بحث و نقد گذاشت اگر چه حاصل کار آن باشد که « نمی توان ترازویی برای سنجش خردورزی یافت.»

سؤال

سؤال مطرح در این نوشتار این است که حاصل خردورزی و تعقل را با چه مقیاسی می توان سنجید و به درستی و نادرستی آن پی برد؟

فرضیه

فرضیه ای که می توان در این باره طرح کرد این است که: عقل خود به داوری در حاصل کار خود می نشیند و درستی و نادرستی آن را بر آورد می نماید.

حس است که نتایج کار عقل را محک می زند.

- تجربه که مجموعه مشاهدات پی در پی بشر در یک مورد خاص می باشد،

درستی یا نادرستی محصول خرد را اعلام می کند.

خردورزی چیست؟

خردورزی یا تعقل و یا بکارگیری عقل به عنوان یک ابزار جهت راهیابی به حقیقت مهمترین کار ذهنی بشر و شاید بتوان گفت باارزشتترین چیزی است که بشر بدست می آورد. چه کارهای عملی انسانها همواره مبتنی بر اندیشه ایست که از پیش داشته اند.

به نظر می رسد آن چه از دیرباز توجه بشر را به خود جلب کرده و بگومگوهای را موجب گشته پاسخ به همین پرسش بوده است.

جدال فلاسفه در باورهایشان در مورد جهان و آغاز آفرینش یا قدیم بودن جهان، گفتگوی متکلمان در حقانیت دینی که هرمتکلمی بدان وابسته است و کارکرد سیاستمداران و حقوقدانان در حوزه عمل و تفاوت هایی که رخ داده و می دهد و این که کدام کار مفید است و بشر را عاقبت به خیر می کند و کدام عمل برای بنی آدم و جامعه زیانبار است؟ همه و همه این سؤال ها در حوزه «تعقل» به داوری نهاده می شود ولی داوران این محکمه و خود عقل ترازویی برای این سنجش ارائه نمی کند.

آیا حاصل کار عقل که خردورزی صاحبان عقل است نیاز به سنجش ندارد؟ قطعاً پاسخ این سؤال منفی است چون وقتی حاصل کار دو نیرو متفاوت و متناقض بود با این که آن دو نیرو یک هدف را تعقیب می کنند به ناچار باید یکی از آنها که غیر مفید و خطا است کنار گذاشته شود و چون بخواهیم کنار نهم، باید برای این کار دلیل و مقیاسی داشته باشیم. البته اگر حاصل کار یکسان بود نگرانی و جایی برای چنین سنجشی وجود نداشت. حال اگر مقیاس را خود عقل بدانیم و دو حاصل متفاوت را بر عقل عرضه کنیم تا یکی را برگزینند مصادره به مطلوب شده و دچار دور خواهیم شد پس بناچار باید در پی ابزار دیگری بود یا اثبات کرد که به صورت صحیح از ابزار عقل استفاده نشده است.

به کار گیری عقل

همانطور که گفته شد در اصالت و درست بودن ابزار عقل هیچ کس تردید نداشته و حتی آنان که حس را ملاک صحت داوری بشر در دریافت خود می دانند به نحوی عقل یا اندیشه را محترم شمرده و منکر رهبری عقل دربرکار گیری حواس نیستند اگر چه آن اهمیتی را که گروهی از فلاسفه برای دریافت های عقلی قائلند مردود می شمارند.

فرنسیس بیکن در فلسفه خود می گوید تا راه درست اندیشیدن را بازگو کند و از عالمان پیشین انتقاد کند که ابزار عقل را درست به کار نبرده اند.

وی به تجربه اهمیّت می دهد، آن هم در صورتی که حاصل تجربیات در جدولی نوشته شود.

هیوم انگلیسی هم بر آن است که: «فلسفه را هم از راهش باید جست، از فرضیات باید دست کشید و بر تجربه و مشاهده، بنیادی محکم برای معرفت نفس (روانشناسی) باید گذاشت (سیر حکمت-ج ۲-ص ۱۶۳).

این عالمان کنکاش در کلیات وسیله عقل را مردود دانسته و با بیشتر آن چه افلاطون و ارسطو در روش بکار گیری عقل ابراز داشته اند به مخالفت برخاستند.

تناقض نتایج بکارگیری عقل از یک سو و دست نیافتن به حقیقت و واقعیت مطلوب که هدف فلاسفه بود از سوی دیگر موجب گشت تا گروهی داوری عقل - و اصل عقل - را چنان که پیشینیان بدان توجه داشته و آن را موجودی مجرد می پنداشتند و هنوز هم گروهی بر این باورند - انکار کنند و تمام دانستی های بشر را ناشی از حس بدانند و تمرکز معلومات در ذهن بشر رافع و انفعال ماده تلقی کنند. و با این باوریدین نتیجه برسند که فقط حس است که می تواند راه درست و نادرست بودن اندیشه بشر را بنمایاند.

اما چون بشر از دیرباز در وجود خود؛ صرف نظر از حواس پنجگانه ای که دارد، تحوّل دیگری را هنگام دریافت محسوسات می یابد براحتی نمی تواند بپذیرد که صرفاً حاسه او است که برایش معلومات می آورد بلکه فعل و انفعالات دیگری هم پس از حس به وجود می آید و معلوماتی که محسوس نیست، اگر چه منشأ آن حس است، برایش ایجاد می کند یا خود به خود ایجاد می شود.

وقتی انسان چیزی را به چیزی تشبیه می کند و قامت یار خود را سرو و لب سرخگون او را لعل و رخسار ماه و گیسوی سیاهش را شب می پندارد، اگرچه از محسوسات استفاده کرده اما در حکم به وجود شباهت و یافتن وجه شبه حس در کار نیست و از چیزی جز حس استفاده کرده و این جا است که پیش از آن که بخواهیم از درک کلیات، که کار عمده عقل پنداشته شده، بحث کنیم به چیزی غیر محسوس اما قابل درک باید توجه کنیم.

شاید هیچ تردیدی وجود نداشته باشد که حس اولین و مهم ترین ابزار آگاهی بشر است و هر کس حسی را از دست دهد یک نوع آگاهی را از دست داده است و به تعبیر ارسطو حواس لشکر عقلند.

آن چه بیشتر و در حوزه وسیعی قابل توجه و تأمل می باشد این است که آیا غیر از حس و فعل و انفعال مادی نیروی دیگری در گرد آوری و تجزیه و تحلیل دریافت ها مؤثر است یا نه؟

طرفداران تجرد عقل به این سؤال پاسخ مثبت داده و برای انسان، و شاید حیوان به طور عام قائل به نفس (وجود مجرد از ماده) شده و بدنبال آن نفوس ناطقه متناهی یا غیر متناهی و عقول عشره را که مؤثر در آفرینش پنداشته اند مطرح ساخته اند.

مخالفان با این نظر که باید آنان را مادیون نامید وجود مجردات و از آن جمله عقل مجرد را منکر شده اند.

اما نکته قابل توجه آن است که در این داوری باز هم هر دو دسته داوری عقل را باوردارند و این امر بدان معناست که می پذیرند جز حس نیروی دیگری هم در داوری و پالایش معلومات مؤثر است. این نیرو را هر دو طرف عقل می نامند با این تفاوت که گروهی به تجرد آن عقیده دارند و گروه دیگر به مادی بودن آن.

موضوع هر چه باشد؛ سؤال مطرح شده به قوت خود باقی است که داوری این نیرو و صحت و سقم نتایج داوری آن چگونه تعیین می شود؟

اگر بتوان برای این سؤال پاسخی یافت و داور دیگری پیدا کرد که دادهای عقل را با مقیاس آن سنجید شاید بسیاری از مناقشات حل گردد.

نیاز به چنین چیزی از دیر باز احساس شده بدون آن که نام خاصی بدان داده باشند و شاید یکی از دلایل تقسیم حکمت به نظری و عملی همین نیاز بوده است.

در حکمت عملی که تعریف آن برای دست اندرکاران روشن است به محسوسات و دادها توجه می شود. دادهایی که می تواند در عالم حس و مشاهده و تجربه جای گیرد. در حالی که حکمت نظری صرف نظریه پردازی است. آن چه در فلسفه نظری به عنوان فرضیه و نظریه گفته می شود وقتی اثبات می شود که از حس برای آن دلیل ارائه گردد ولی در حوزه عمل خود حس داور است و نتیجه دهنده.

جهان امروز

در جهان امروز حکمت عملی بیشتر مورد توجه است تا حکمت نظری و بشر به صراحت یا باسکوت نظریه پردازی و قضاوت در مورد ماوراء طبیعت را رفته رفته بدست فراموشی می سپارد و به واقعیت برونی ملموس و محسوس می اندیشد.

سیاستمداران و حقوقدانان و جامعه شناسان هر آن چه می انگارند و در عالم فرض و حدس مطرح می کنند را در آزمایش و مباحث آماری اثبات می کنند و کمتر متفکری یافت می شود که چون افلاطون در مورد عقول عشره و مجردات بحث کند، حتی ارباب ادیان هم که جوهر باورشان ریشه در ماوراء طبیعت دارد، دین را برای جامعه و مردم و مفید بودن در دنیا تبلیغ می کنند و کمتر از عالم دیگر سخن به میان می آورند.

این جااست که اهمیت اندیشه کانت در این هیاهو معلوم می گردد که می گوید:

«تمام معرفت ما با تجربه آغاز می شود.» اما این مطلب ثابت نمی کند که تمام معرفت ما از حاصل ار تجربه است. در این که همه شناسایی با تجربه شروع می شود شبهه ای نمی توان داشت؛ زیرا آن چه باعث می شود که قوه شناسایی ما منشأ اثر و فعل قرار گیرد چیزی جز خود اشیا نیست که حواس ما را متأثر می سازد و هم قوه عقلانی را بر می انگیزد به این که این صودت های ادراکی را با هم مقایسه کند و میان آن ها به وصل و فصل پردازد و بدین نحو برای حصول شناسایی اشیا، یعنی برای آن چه به نام تجربه خوانده می شود ماده اصلی تأثرات حسی را به کار اندازد.

بدین قرار هیچ معرفتی مقدم بر تجربه نیست و هر معرفتی با آن آغاز می شود. (فلسفه عمومی یا ما بعد الطیعه - پل فولکیه - ترجمه دکتر یحیی مهدوی ص ۲۱۷-۲۱۸)

کانت با این مقدمه بحث خود را تحت عنوان انتقاد عقل محض شروع می کند و بر آن است تا اثبات نماید معلومات ما، هم امور اکتسابی است و هم غیر اکتسابی و باید این دو را از هم متمایز ساخت. انقلابی که کانت در نحوه تفکر به وجود آورد شبیه اندیشه کپرنیک در علم هیئت است. هدف این نوشته تبیین تفکرات گوناگون در خصوص داوری عقل نیست و غرض از ذکر این تحولات آن است که نشان داده شود همواره نتایج تعقل بحث انگیز بوده و فلاسفه بزرگی چون کانت و ارسطو و افلاطون و سقراط این دغدغه را داشته اند که نتایج متفاوت عقل را با ترازو بسنجند یا در اصل سنجش آن نظراتی ابراز دارند.

همان طور که پیش از این اشاره شد سقراط در مقابل سوفسطاییان قد برافراشت تا اثبات نماید چنان نیست که منشأ معلومات فقط حواس باشد و چون درک حواس به نسبت افراد متفاوت است پس واقعیتی جز درک انسانی نیست.

افلاطون پا را فراتر نهاد و بر آن شد که حس جزئیات را درک می کند و انسان را نیرویی (نفس) است مجرد از حس و حسیات که درک مفاهیم کلی به عهده آن نیرو و نهاد شده.

"مثلاً وقتی ما گلی را می بینیم و حکم می کنیم که این گل زیباست معنی کلی زیبایی که این گل محسوس را به آن متصف می سازیم نه امریست مستفاد از حس و نه چنان است که حس برای ما در حکم علت مؤثر و حتی شرط حصول این معنی باشد بلکه بمثابه علت اعدادی التفات ما به آن است و بس، به آن معنی که ما را فقط مهیا و مستعد می سازد به آن که نسبت به این معنای کلی زیبایی، که شناسایی آن در درون جان ما نهفته بوده است، باز شناسی یعنی تذکره پیدا کنیم. راز این امر آن است که در نظر افلاطون روان آدمی، پیش از آن که به عالم محسوس (عالم شهادت-عالم خلق) آید و به تن تعلق گیرد، در عالم معقول (عالم غیب-عالم امر) تقرر ظهوری قبلی داشته و از فیض مشاهده حضوری و دیداری واسطه دیدارهای مفارق و طبایع مجردی که بر مثال آن ها اشیاء و امور این عالم ساخته آمده اند، برخوردار بوده است. حاصل آن که آن چه معطی علم حقیقی و در حکم علت مفید شناسایی ما نسبت به اعیان اشیا و امور است جز این دیدارها نیست." شاید همین اندیشه، بعضی از شعرای ما چون حافظ را تحت تأثیر قرار داده تابگویند:

زین سفر گوسلامت بوطن بازوسم نذر کردم که هم ازراه به میخاله روم

و یا

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

و یا

دریس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چه استادازل گفت بگو، می گویم

اما ارسطو نظر دیگری ابراز کرد و بر آن شد که: "اگر چه مفاهیم از حواس پیدا می شوند اما

چنان نیست که حواس، مفاهیم را ایجاد کند بلکه عقل بدون واسط خود می تواند مفاهیم کلی را درک کند." (همو-ص ۱۱۳-۱۱۴)

در پی این اختلاف نظرها بود که مکاتب اصالت تجربه، اصالت عقل و اصالت عقل تجربی به وجود آمد و در قرون جدید هم همین مکاتب به نحو دیگری بروز نمودند و مکتب انقلابی کانت در رأس آن ها قرار گرفت.

عقل جمعی؟

از آنچه در مباحث نظری در مورد عقل عنوان شده، و نتایجی که بشر از تفکر و اندیشه خود به دست آورده و در این آزمایش گاه عقل را ستوده و گاه طرد نموده، می شود نتیجه گرفت که آن

چه می تواند ملاک صحت و یا مفید بودن نتایج فکر و تعقل باشد نه صرفاً عقل مجرد است و نه حس بلکه بطور قطع داوری عقل جمعی - حد اقل درباره ای موارد برای همگان پذیرفته شده است . منظور از عقل جمعی حاصل تجربیات بشر در طول تاریخ زندگی خود است که در حوزه عمل بدان دست یافته و آن را مفید دانسته است.

شاید فلسفه ویلیام جیمز که به نام فلسفه «پراگماتیسم» شهرت دارد بر همین عقل جمعی استوار باشد.

« به نظر صاحبان این فلسفه غرض از حیات همانا عمل است نه نظر و بالتجربه فعالیت عقل اوآ و بالاصالة در ایجاد عمل مؤثر است و کار عقل در این است که به امر حیات و تسهیل معیشت و به ارضای تمایلات مختلف مامود رساند. بنابراین علم را قدر و اعتبار عملی است و کار علم این نیست که ماهیت اشیاء را به ما بشناساند (چنانکه هدف فلاسفه پیشین بود) بلکه عبارت است از این که وسائل تأثیر و تصرف در آن ها را به دست بدهد و آنها را باحوادث سازگار و موافق سازد . بدین قوار « حقیقت » در این فلسفه به نحوی تصور شده است که با آنچه فلاسفه متعارف درباره آن می اندیشیدند مغایر است .» (مرص ۳۵۷)

گرچه فلسفه پراگماتیسم (pragmatism) از جهات مختلف به نقد گذاشته شده ولی نباید از یاد برد که این فلسفه با آنچه در مباحث اجتماعی و حقوق وحتی دینی مطرح است نزدیک می باشد.

وقتی جامعه شناسان برای کشف اصول حاکم بر جامعه تلاش می کنند در واقع پیگیر این نکته اند که بشر به اتکاء یافته های عملی خود که آنها را در بوته آزمایش گذاشته به چه قواعد مفیدی برای بهتر زیستن دست یافته . و در مقابل چه شده تا عواملی را که که موجب رفاه و آسایش وی بوده بدست فراموشی بسپارد.

حقوقدانان و واضعان قوانین، به خصوص وقتی اصلاح جامعه را هدف خود قرار می دهند و می خواهند قوانین مفید برای جامعه وضع نمایند، به تجربه عملی و تجزیه و تحلیل شده جامعه بشری اتکاء می کنند ولذا بر عرف و انصاف و اخلاق حسنه که همه دستاورد تجربه انسانها در طول زندگی است استناد می ورزند و همین امور است که موجبات تغییر یا اصلاح قوانین را فراهم می آورد. در حوزه دیانت هم وقتی به تعریف عقل برخورد می کنیم در بسیاری موارد دیده می شود که مفید بودن کار ناشی از عقل ملاک عقل سلیم قلمداد شده است.

در روایت آمده که شخصی نزد امام صادق (ع) از عبادت و دیانت و فضیلت کسی سخن گفت. امام فرمود: «عقل او چگونه است؟» وی جواب داد نمی دانم و امام فرمود: «همانا ثواب به اندازه عقل است.» (الکافی - کلینی ج ۱ ص ۱۲)

بنابر آموزهای دینی ثواب را در مقابل عمل می دهند و لذا می توان گفت در این روایت مقصود از عقل، عقلی است که کار مفید در مقیاس دینی را ایجاد کند و نیز در روایت دیگر آمده امام موسی کاظم (ع) به هشام بن الحکم فرمود: خدای تبارک و تعالی به صاحبان عقل و فهم در کتاب خود بشارت داده و گفته است: «بشارت ده به بندگانی که می شنوند سخن را و پیروی می کنند از بهترین. اینان کسانی هستند که خدا ایشان را هدایت کرده و اینان صاحبان عقلند.» (همو ج ۱ ص ۱۳)

فقیهان هم که عقل را ملاک استنباط قرار داده اند؛ به عقل عملی و تشخیص مفید بودن کاری، منتهی در حوزه دیانت، نظر دادند.

عرف عقلا، به خصوص؛ از ملاک های مهم استنباط است و این عرف حاصل آزمودهای مردم عاقل - صرف نظر از دیانت آنان - است.

نتیجه

می توان از این گفتار مختصر این نتیجه را به دست آورد که ترازوی و خردورزی و تشخیص صحت و سقم آنچه در حوزه عقل به دست می آید تجربه طولانی بشر در مسائل اجتماعی و باورهایی است که برایش به وجود آمده است.

طبیعی است که حوزه ماوراء طبیعت را، که از محدوده حس و تجربه به دور است نمی توان با این محک سنجید و به همین جهت هنوز بشر در این حوزه به نتیجه ای استوار مبتنی بر عقل دست نیافته اگر چه با ابزار ایمان و به خصوص عرفان و شهود چیزی را در درون خود تجربه کرده ولی پر واضح است که نتایج شهود و عرفان برای هر کس به عنوان یک فرد حجیت دارد و قابل استدلال و انتقال نیست و به همین جهت پای استدلالیان چوبین است و پای چوبین بی تمکین؛ و آن را که خبر شد خبری باز نیامد.

در حالی که در حوزه عقل، به خصوص وقتی بخواهیم نتایج آن را در کارهای اجتماعی به

کار گیریم، باید آن چه بدست می آید قابل اثبات و انتقال باشد و این اثبات و قابلیت انتقال بیشتر در حوزه تجربه آن هم با خردورزی و تعقل جمعی دست یافتنی است.

فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- سیر حکمت در اروپا - محمد علی فروغی.
- ۳- فلسفه عمومی یا ماوراء الطبیعة - هیل فولکیه - ترجمه دکتر یحیی مهدوی.
- ۴- الکافی - محمد بن یعقوب کلینی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی